

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم، الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا محمد و
آله الطيبين الطاهرين المعصومين، لاسيما بقیة الله فی الارضین اروحنا فداه و عجل الله
تعالى فرجه الشريف

بحث در ادله‌ای بود که مانع می‌شود از حجّیت سیره عقلائیه، که گفتیم این ادله بر دو
طائفه تقسیم می‌شود، یک طائفه طائفه‌ای است که به مرّه و به طور کلی می‌گوید سیره
حجّت نیست و یک طائفه سیره‌های در یک حوزه خاصّی را مثلاً شامل می‌شود.

یکی از آن ادله اقامه شده بر اینکه مطلقاً حجّت نیست، اختصاص به جاهای خاصّی ندارد،
همان روایت مبارکه‌ای بود که «سکت الله عن اشیا و لم یسکت عنها نسیاناً» که این
روایت می‌گوید جاهایی که خدای متعال، شریعت ساکت است، این سکوت از روی نسیان
و فراموشی و عدم توجه و غفلت و اینها نیست، «فلا تکلفوها». خب مردم دارند یک کاری
می‌کنند، یک سیره‌ای دارند و شارع هم هیچ حرفی نزده است، نه در کتاب، نه در سنّت
هیچ کجا حرفی نزده است خب «سکّت» شما نیاید بگویید که بله آن جایی که ساکت
شده است پس معلوم می‌شود که این سیره را قبول دارد و اگر این سیره الزام بر فعل
است باید شما هم ملزم بشوید و الزام بر ترک است باید باشد. اینجا ساکت شده است
شارع.

خب از این جواب‌هایی داده شد، آخرین جواب که امروز می‌فرمایند: «المناقش» فی الوجه
الثالث» که وجه ثالث همین استدلال به این روایت بود.

«اختصاص التّهی المذکور بموارد عدم الجعل و عدم شموله لموارد عدم الیان»

این است که این «سکت الله عن اشياء» معنایش چیست؟ یعنی اصلاً در عالم واقع جعل
نکرده است؟ یا نه، و لو جعل کرده است ساکت است، نگفته است، در مقام اثبات چیزی
را نفرموده است؟

گفته می‌شود این حدیث بعض قرائنی در آن وجود دارد که مقصود این است که آن
مواردی که جعل نکرده است. شما وقتی می‌بینید خدا یک حکمی را جعل نکرده است،
دائماً دست و پا ننزید که چیزی را جعل کنید، می‌گوییم آقا حکم ندارم اینجا، جعل نکرده
است، آنجا «لا تکلفوها». شده است در مواردی حضرت فرموده‌اند هی نیاید سؤال کنید،
من اگر امر کنم آن وقت گیر می‌افتید. وقتی قانون جعل نکرده است آن را دنبال نکنید،
این مقصود است. اما نه آنجایی که نمی‌دانیم جعل کرده است یا نه، شاید هم جعل کرده
است، آنجا را این حدیث شریف شامل نمی‌شود.

پس مقصود از «سکت عن اشياء لم یسکت عنها نسیاناً» می‌فرماید «یُمْکِنُ أَنْ یُکُونَ

السَّكُونُ فِي قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَكَتٌ عَنْ أَشْيَاءَ» كُنَائِلٌ عَنْ عَدَمِ جَعْلِ الْحُكْمِ الْإِلْزَامِي ثُبُوتًا. اَيْنَ اسْتُكِنَ فِي عَالَمِ ثُبُوتٍ وَدَرِيقَةِ نَفْسِ الْأَمْرِ حُكْمُ الزَّامِي رَاجِعٌ إِلَى جَعْلِ نَفَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ «كَمَا يَظْهَرُ مِنْ بَعْضِ الْكَلِمَاتِ». مَرْجُومُ فَاضِلِ نَرَاقِي فِي عَوَائِدِ الْأَيَّامِ كَمَا فِي كِتَابِ بَسِيَّارِ خُوبِي اسْتُكِنَ عَوَائِدِ نَرَاقِي وَدَرِ حَقِيقَتِ قَوَاعِدِ فُقُهِيَّةِ وَبَخْشِيٍّ مِنْ أَصُولِيَّةِ مَطَالِبِ مُهَمِّ اسْتُكِنَ كَمَا فِي حَالَتِ ضَابِطَةٍ وَفَاعِدَةٍ دَارِدِ اِيْشَانِ فِي عَوَائِدِ بَحْثِ كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ. يَكِيٍّ مِنْ مَطَالِبِي كَمَا اِيْشَانِ فَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ هَمِيْنِ اسْتُكِنَ كَمَا اِيْنِ فَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ «لَمْ يَسْكَتْ» مَقْصُودُ هَمِيْنِ اسْتُكِنَ كَمَا فِي دَرِيقَةِ جَعْلِ نَفَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ، يَعْنِي «سَكَتٌ وَاقِعًا لَمْ يَجْعَلْ وَاقِعًا» نَهْ اَيْنَكِي فِي مَقَامِ اِيْثَابِ وَظَاهِرِ چِيْزِي رَاجِعِ بِيْ اَوْ نَكْفَتَةٍ اسْتُكِنَ وَسَاكُتِ شُدَةٍ اسْتُكِنَ. پَسِ مَقْصُودُ كُنَائِيٍّ مِنْ عَدَمِ جَعْلِ حُكْمِ الزَّامِي اسْتُكِنَ «لَا عَدَمُ الْبَيَانِ اِيْثَابًا، وَنُيَاسِبُ ذَلِكَ الْمَقَابِلِ» بِمَا وَرَدَ فِي صَدْرِ الْحَدِيثِ؛ حَيْثُ اِنَّ الْمُرَادَ مِنْ قَوْلِهِ: «حَدٌّ حَدُودًا» وَ قَوْلِهِ: «فَرَضٌ فَرَائِضٌ» هُوَ جَعْلُ الْحُدُودِ وَ الْفَرَائِضِ، لَا اِبْلَاغَهَا، فَالْمُرَادُ مِنَ السَّكُوتِ الْمَقَابِلِ لَهُ عَدَمُ الْجَعْلِ.

قَرِيْنَه بَرِ اَيْنِ مَسْأَلَهْ يَكِ قَرِيْنَه دَاخِلِي اسْتُكِنَ وَ اَنِّ صَدْرِ خُودِ حَدِيْثِ شَرِيْفِ اسْتُكِنَ. مِيْ كُوِيْدِ خُدَايِ مَتَعَالِ «حَدٌّ حَدُودًا» مَرْزَهَايِي رَا خُدَايِ مَتَعَالِ تَعْيِيْنِ كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ، مَرْزَهَايِ قَانُوْنِي، اَيْنِهَا رَا تَعْيِيْنِ كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ. «فَرَضٌ فَرَائِضٌ» خُدَايِ مَتَعَالِ فَرِيْضَهَايِي رَا وَاجِبَاتِي رَا وَاجِبِ سَاخْتِه اسْتُكِنَ، «وَ سَكَتٌ عَنْ أَشْيَاءَ» اَيْنِ «سَكَتٌ» دَرِ مَقَابِلِ «حَدٌّ» وَ «فَرَضٌ» چِيْسْتِ؟ يَعْنِي نَكْرَدَةٍ اسْتُكِنَ، نَهْ اَيْنَكِي كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ وَ نَكْفَتَةٍ. پَسِ ظَاهِرِ اَيْنِ، مَقَابِلَهْ اَيْنِ دُوْتَا كَمَا اَنِّ فَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ «حَدٌّ حَدُودًا» «فَرَضٌ فَرَائِضٌ» «سَكَتٌ» سَكَتِ يَعْنِي اَيْنِ حَدٌّ رَا نَدَارِدِ، اَنِّ فَرَضٌ رَا نَدَارِدِ، نَهْ اَيْنَكِي حَدٌّ رَا دَارِدِ وَ فَرَضٌ رَا دَارِدِ اَمَّا بِيْ شَمَا نَكْفَتَةٍ وَ سَاكُتِ شُدَةٍ اسْتُكِنَ.

پَسِ بِنَابِرَايْنِ صَدْرِ حَدِيْثِ شَرِيْفِ قَرِيْنَه اسْتُكِنَ بَرِ اَيْنَكِي اَزِ اَيْنِ سَكَتِ مَقْصُودُ عَدَمِ الْجَعْلِ اسْتُكِنَ نَهْ عَدَمُ الْبَيَانِ اِيْثَابِي، اَيْنِ مَقْصُودُ نِيْسْتِ. اَيْنِ قَرِيْنَه دَاخِلِي اسْتُكِنَ.

مِيْ فَرْمَايْنِدِ كَمَا: «وَ نُيَاسِبُ ذَلِكَ» كَمَا مُرَادِ عَدَمِ الْجَعْلِ يَاشُدِ «مَقَابِلَهْ بِمَا وَرَدَ فِي صَدْرِ الْحَدِيثِ» مَقَابِلَهْ اِنْدَاخْتِنِ اَيْنِ جَمْلَهْ بَا اَنْجَهْ كَمَا دَرِ صَدْرِ حَدِيْثِ وَارِدِ شُدَةٍ اسْتُكِنَ. «حَيْثُ اِنَّ الْمُرَادَ مِنْ قَوْلِهِ: «حَدٌّ حَدُودًا» وَ قَوْلِهِ: «فَرَضٌ فَرَائِضٌ» هُوَ جَعْلُ الْحُدُودِ وَ الْفَرَائِضِ» مُرَادِ اَزِ «حَدٌّ حَدُودًا» جَعْلُ حَدٍّ اسْتُكِنَ، «حَدٌّ حَدُودًا» نَهْ اَيْنَكِي يَعْنِي بَيَانِ كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ، «حَدٌّ» يَعْنِي اَيْنَكِي وَاقِعًا قَرَارِ دَادَةٍ اسْتُكِنَ، يَا «فَرَضٌ فَرَائِضٌ» يَعْنِي وَاقِعًا جَعْلِ فَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ نَهْ اَيْنَكِي بَيَانِ كَرْدَةٍ اسْتُكِنَ. پَسِ اَنْجَا جَعْلِ وَاقِعِي مَقْصُودِ اسْتُكِنَ وَ دَرِ مَقَابِلِشِ هَمِ مِيْ شُودِ عَدَمِ جَعْلِ وَاقِعِي. «هُوَ جَعْلُ الْحُدُودِ وَ الْفَرَائِضِ، لَا اِبْلَاغَهَا وَ بَيَانَهَا، فَالْمُرَادُ مِنَ السَّكُوتِ الْمَقَابِلِ لَهُ (لَاَنْ جَعْلَ) عَدَمُ الْجَعْلِ» عَدَمُ الْجَعْلِ اسْتُكِنَ نَهْ عَدَمُ الْبَيَانِ. اَيْنِ يَكِ قَرِيْنَه دَاخِلِي.

«وَ يُؤَيِّدُ ذَلِكَ مَا وَرَدَ قَرِيْبًا مِنْ هَذَا الْمَضْمُونِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ» يَكِ جَمْلَهْ اِيْ اسْتُكِنَ اَزِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ سَلَامِ اللّٰهِ عَلَيْهِ مَنْقُولِ اَزِ اَنِّ بَزَرْگُوَارِ اسْتُكِنَ اَزِ پِيَاْمِيْرِ عَظِيْمِ الشَّأْنِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ كَمَا اَنْجَا هَمِيْنِ مَطْلَبِي كَمَا دَرِ اَيْنِ رَوَايَتِ اسْتُكِنَ بَيَانِ شُدَةٍ اسْتُكِنَ مَتْنَهِيْ بِيْ جَايِ تَعْيِيْرِ «سَكَتٌ عَنْ أَشْيَاءَ» فَرْمُودَةٍ اسْتُكِنَ «عَفَا عَنْ أَشْيَاءَ». عَفُوٌّ اَزِ اَشْيَاءِ بِيْ چِيْسْتِ؟ بِيْ عَدَمِ جَعْلِ اسْتُكِنَ يَا اَيْنَكِي جَعْلِ بَكْنِيْدِ، حُكْمِ شَدِيْدِ وَ غَلِيْظِ هَمِ دَاشْتِه يَاشِيْدِ وَ نِيَايِي بَكُوِيْ؟

س: ???

ج: نَهْ عَفُوٌّ، يَعْنِي گُذْشْتِه اَزِ اَنِّ كَمَا بِيَايِدِ جَعْلِ كُنْدِ، اَزِ جَعْلِ قَانُوْنِ گُذْشْتِه اسْتُكِنَ.

س: ???

ج: می‌توانسته، عفو کرده است یعنی اینکه به گردنت نگذاشته است، اصلاً به گردنت نیست، تکلیف را متوجه شما نکرده است، نه اینکه تکلیف داری، انجام ندادی، تقصیر کردی، آمده است عفو کرده است و گذشت کرده است. عفا در اینجا یعنی از اینکه تکلیفی به عهده شما متوجه کند گذشته است. در گذشته، تکلیفی را متوجه شما نکرده است.

می‌فرماید تأیید می‌کند اینکه حالا چرا تأیید می‌گوییم؟ برای اینکه حالا ممکن است کسی بگوید این یک روایت است ربطی به آن ندارد و آن یک روایتی است ربطی به این ندارد، خب آن مطلب دیگری را می‌گوید و این مطلب دیگری را می‌گوید، اما تأیید از باب این است که ظاهر آدم حدس می‌زند که یک مطلب باشد، مطون انسان این است که یک مطلب باشد از این جهت می‌گوییم که مؤید است.

«ما ورد -قريباً من هذا المضمون- عن أمير المؤمنين عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم - وفيه «عفا عن أشياء» بدل «سكت عن أشياء». فقد روى في أمالي المفيد رحمه الله مسنداً عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تعالى حدّ لكم حدوداً فلا تعتدوها» خدای متعال تحدید فرموده برای شما یک حدودی را، یک حدودی را مشخص فرموده است. از آن حدود تجاوز نکنید. «و من يتعدّ حدود الله فأولئك هم الظالمون» مثلاً. «و فرض عليكم فرائض فلا تضيّعوها» خدای متعال برای شما، بر عهده شما فرائضی را واجب فرموده، آنها را ضایع نکنید، از بین نبرید. «و سنّ لكم سنناً فأتبعوها» یک سنّت‌هایی را هم برای شما قرار داده است تسنن فرموده است، آنها را اتباع کنید، پیروی کنید. «و حرّم عليكم حرّما فلا تهتكوها» محرماتی هم برای شما قرار داده است آن محرمات را هم هتک نکنید. «و عفا لكم عن أشياء رحم» منه لكم من غير نسيان» از اشیائی هم عفو فرموده است، این عفو فرموده که در مقابل اینکه آنجا آن کار را کرده، آنجا آن کار را کرده ... یعنی اینجا را هیچ نکرده و هیچ قرار نداده است، نه اینکه قرار داده است و شما در مقام عمل نیاوردید، «عفا» این عفا دلالتش بر اینکه جعل نکرده است اوضح است از «سکت»، سکت یعنی بیان، ممکن است کسی معنا کند که بیان نکرده است، و لو اینکه آنجا هم به قرینه مقابله باید دست از ظهور بدوی برداریم، اما بالاخره ظهور بدوی سکت یعنی اینکه در مقام اثبات چیزی نگفته است، به قرینه باید دست از آن برداریم، اما عفا برای مقام اثبات نیست که، یعنی از آن گذشته است، واجباتی را واجب کرده است، محرماتی را حرام کرده است، اموری را سنن قرار داده است یعنی مستحب قرار داده است، از چیزهایی هم عفا، یعنی در مورد آنها جعلی نکرده است، شما را در زحمت نیانداخته است، خواسته‌ای روی آن نیاورد. پس در مورد آنها هم به خدمت شما عرض شود که «فلا تتكلفوها» آنها را تکلف نسبت به آنها به خرج ندهید و بر عهده خودتان ...

در یک روایت شریفه‌ای هم هست که حضرت می‌فرمایند «صَيِّقُوا عَلَى أَنْفِهِمْ» یک عده هستند برای خودشان بیخود سخت می‌گیرند، خدای متعال برای آنها سختی قرار نداده است. همان‌هایی که فرموده است بخواهی انجام بدهی خودش کافی است برای اینکه انسان دیگر حالا یک چیزهای دیگری هم به عهده خودت قرار بدهی، مثلاً نذرهای فلان، عهد فلان و... مگر اینکه گاهی یک ضرورتی باشد، یک تدبیری باشد، یک نقشه‌ای باشد و آدم کوتاه مدّت یک چیزی را برای خودش واجب کند، و الا این واجبات الهی انقدر زیاد است، کافی است دیگر، مستحب و حرام و واجب و ...

س: ???

ج: نه آن که جعل نکرده است رحمت است. روزه سه ماه را رحمًا گفته است سه ماه لازم نیست، بر امم سابقه می‌فرماید که سه ماه باید روزه بگیرید، رحمًا لکم جعل نکرده است سه ماه را برای شما، گذشته است از جعل اینکه سه ماه را بگوید روزه بگیر. در اوائل اسلام به حسب روایت ثوب اگر شب کسی می‌خواهید دیگر حقّ سحری خوردن نداشت، خب این خیلی سخت بود، خب یکهو خوابش می‌برد، جنگ و خندق کنی و فلان و اینها داستان‌هایش هست دیگر، خب شب خوابش برده است حالا روز هم باید خندق بکند، در جهاد و اینها هم شرکت کند و از آن طرف هم نمی‌توانسته سحری بخورد. خدای متعال اینها را برداشته، حالا اینجا جعل هم کأنّ مثل نسخ است، در واقع که نسخ همان معنای درستی که نسخ در اینجا دارد.

پس اینکه رحمًا یک امر صعبی را اصلاً قرار ندهد، نه اینکه قرار بدهد و بعد در مقام اینکه کسی تخطّی می‌کند بیاید بگوید بخشیدم تورا، نه، مقتضای رحمت این است که اصلاً بعضی چیزها را واجب نفرماید، بعضی چیزها را حرام نفرماید، بعضی چیزها را مکروه نفرماید، بعضی چیزها را مستحب نفرماید حتّی چون آدم‌هایی که بالاخره یک عزّت چیزی دارند نسبت به مولایشان، دلشان نمی‌خواهد مستحب هم که او گفته است انجام ندهند. می‌گوید من اصلاً مستحب هم قرار نمی‌دهم که تا خیالت راحت باشد، این رحمًا منه است.

می‌فرمایند که «و ظاهر العفو هو عدم الجعل لا عدم البیان» عفو معنایش این نیست که نگفتم، بله سکت یعنی بیان نکردم ظاهر بدوی اش، اما عفو کرده است معنایش این نیست که. «فَیُمْکِنُ أَنْ یَکُونَ الْمَرَادُ بِالسَّکُوتِ فِی الْحَدِیثِ الْمَبْحُوثِ عَنْهُ أَيْضاً» در حدیثی که مورد بحث ما است که سکت، آنجا هم نیز همین مطلبی مقصود باشد که در این روایت أمالی است.

س: استاد اگر این را عدم جعل معنا کنید کأنّ روایت لغو می‌شود، یعنی ما نیاز به جعل دسترسی نداریم «فلا تکلفوها» دیگر یعنی چه؟ چون ما دیگر هیچ کدام به جعل دسترسی نداریم بفهمیم جعلی بوده است یا نبوده است. «فلا تتکلفوها» پس بی معنی می‌شود.

ج: نه، بی معنی نمی‌شود. همان که وارد شده است. ببینید، مثلاً فرض کنید که پیامبر می‌فرمایند من آمر نکردم، من جعل نکردم به مسواک کشیدن، شما بهداشت ها، (شما که می‌گویم یعنی آن بهداشتی ها) هی برود بگوید آها خیلی فلان شما امر کنید، ??? هی اصرار بر جعل کنند. مثل این بنی اسرائیلی‌ها که آمدند گفتند آن گاو چطور باشد، هی بگو هی بگو، خب بابا گفته است برو گاو بکش دیگر، به اطلاقش اخذ کن دیگر، هی بیا بگو این گاه چه شکلی باید باشد، رنگش چطور باید باشد، ... تا اینکه تکلیف انقدر بر آنها ضیق شد. برای چه دیگر، همینطور که گفته است دیگر، آن قید را زده است حالا شما هی می‌خواهید یک کاری کنید که قید بزنند؟ یک چیزی را جعل نکرده است، می‌خواهید واجب کنید که جعل کند؟ می‌گوید آقا دنبال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم راه بیفت بگو آقا درست است شما فرمودید من امر به مسواک زدن نمی‌کنم یعنی «لولا أن أشقّ علی أمتی لأمرتهم بالسّواک» ولی نه شما امر بفرمایید تا اینکه اینها بروند مسواک بزنند دندان‌هایشان از بین نرود و مخارج و هزینه‌های زیادی به گردنشان نیاید و ... شما چه کار دارید؟ وقتی جعل نکرده است، بله مستحب است همان مستحب را برو تبلیغ کن، اما اینکه بگویی واجب کن چرا؟ این موارد اینچینی است.

می فرمایند که: «فلیس الحدیث ناظرّاً الى سكوت الشارع إثباتاً کی یناقش فی دلالتہ علی الإمضاء أن یُدعی دلالتہ علی الردع عما سکت عنه من السیر العقلائیہ إثباتاً» بنابراین حدیث شریف ناظر به سکوت شارع در مقام اثبات نیست تا مناقشه شود در دلالتش بر امضاء یا ادعا شود دلالتش بر ردع از آنچه که «سکت عنه من السیر العقلائیہ إثباتاً» همین بحث‌هایی که قبلاً کردیم نزاع کنیم بگوییم آیا این روایت دلالت بر عدم امضاء می‌کند یا نه، دلالت بر ردع می‌کند یا نه، اصلاً ربطی به این باب ندارد، در این موضوع مطلبی نمی‌فرماید.

«و لا أقلّ» در حقیقت جواب دوّمی است که داده می‌شود. که جواب اوّل چه بود؟ این بود که ما استظهار کردیم به قرینه خارجی و داخلی، حالا به قرینه داخلی و مؤید خارجی هم برایش آوردیم که مقصود از سکوت عدم جعل است نه عدم بیان. حالا از این هم بگذریم از این جواب، و آن این است که با توجه به این قرینه داخلی و آن مؤید حدّاقل این روایت اجمال پیدا می‌کند که مقصود عدم الیّان است یا عدم الجعل است؟ بنابراین این روایت نمی‌تواند در مقابل ادله‌ای که اقامه شد برای امضاء سیره و عدم ردع از سیره مقابله کند. «و لا أقلّ من إجمال الحدیث و عدم ظهوره فی السکوت الإثباتی» دیگر پایین تر و کمتر از این مسأله وجود ندارد که عبارت است از اجمال حدیث و عدم ظهور این حدیث در سکوت در مقام اثبات.

س: این فرمایشی که قبلاً داشتید که در تمام وقایع یک حکمی جعل شده است با اینجا منافات ندارد؟ یک عدم جعلی یا منطق الفراغی اینجا هست؟ فرمایشی قبلاً داشتید که خدا در هر واقعه‌ای یک حکمی دارد، حالا این عدم جعل یعنی اباحه جعل کرده است یا اصلاً هیچ جعلی نشده است؟

ج: هیچ جعلی نشده است، حالا این دارد را می‌گوید. این می‌گوید منطق الفراغ داریم. خب یک بحثی هم همین است که نسبت این حدیث را با آنها چطور بسنجیم، آیا معارضه نمی‌کند؟ او می‌گوید در هر واقعه‌ای خدا جعل دارد، این بگوید خدا یک مواردی هست که جعل ندارد، این با آن روایات چطور سازگاری پیدا می‌کند؟ این هم جا دارد که این بحث عنوان بشود.

س: ???

ج: خب چرا، این رادع عام است دیگر.

س: ???

ج: چرا، مگر در موارد سیره شارع ساکت نشده است؟ حرفی که نزده است شارع، لا کتاب و لا سنّت شارع حرفی نزده است، خب این روایت دارد می‌گوید وقتی شارع ساکت شد، شما لا تتکلفوها و حال اینکه وقتی می‌گوید باید متابعت سیره بکنید، این دارد تکلف به خرج می‌دهد.

س: ???

ج: نه، گفتیم اینجا برای آن جاهایی است که می‌خواهد حکم الزامی را بگوید دیگر که تکلف باشد.

خب آیا این وجوهی که گفتیم فقط سیر معاصره با معصومین را اگر دلالت این سیره و این ادله که گفتیم، وجوه ثلاثه‌ای که گفتیم می‌گوید فقط آن سیره حجت نیست یا حتی سیره‌های مستحدثه را هم می‌گوید حجت نیست؟ خب فرقی نمی‌کند دیگر اگر این وجوه را ما قبول کردیم «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» خب اطلاق دارد، عموم دارد هر دو را شامل می‌شود، چه معاصره اش چه مستحدثه اش، اگر «سكت عن أشياء لم يسكت نسياناً» را گفتیم دلالتش را قبول کردیم فرقی بین معاصره و مستحدثه نیست، اینجا هم سکت و آنجا هم سکت، بنابراین این وجوه اگر تمام باشد همینطور که دلالت می‌کند بر عدم حجیت سیره‌های معاصره، دلالت می‌کند بر عدم حجیت سیره‌های مستحدثه و نو پیدا.

می‌فرماید که: «جریان الوجوه المذكوره فی السیر المستحدثه: إِنَّ الوجوه المذكوره (وجوه ثلاثه) إِنْ تَمَّتْ فکما یثبت بها الردع عن السیر المعاصر للمعصومین علیهم السلام کذلک یثبت بها الردع عن السیر المستحدث (بین این دو سیره) کما أَنَّ مناقشاتنا ترد علیها بالنسب إلی السیر المستحدث أيضاً» کما اینکه اگر شما مناقشه کردید، مثل مناقشه‌ای که ما امروز در همین حدیث سکوت کردیم نسبت به هر دو یکی است، فرقی نسبت به هر دو نمی‌کند، مناقشه‌ها عام است اگر دلالت هم تمام باشد عام نسبت به هر دو است. مثلاً مناقشه‌ای که امروز کردیم چه بود؟ گفتیم دلالت می‌کند بر عدم جعل، برای موارد عدم جعل است نه عدم بیان، پس این نمی‌تواند سیره مستحدثه را بگوید حجت نیست، چون فوقش عدم بیان است، ما که عدم جعل را خبر نداریم.

«نعم بناءً علی کفای العموم و الإطلاق فی الردع عن السیر المستحدث مطلقاً أو فی خصوص ما لم تکن راسخاً بحیث یكون خلافها مستنکراً عند العرف، لا ترد المناقشه علی الوجوه المذكوره من هذه الناحیه مطلقاً أو علی التفصیل المذكور.»

می‌فرمایند که... خب یک بحثی داشتیم در گذشته که آیا اطلاق و عموم مطلقاً به درد ردع سیره می‌خورد یا نمی‌خورد؟ یا اینکه تفصیل بدهیم، بگوییم آجاهایی که آن سیره یک سیره راسخه مرسوخه ریشه دار گسترده است، آن موارد به اطلاق و عموم نمی‌شود، اما آن جاهایی که اینچنین نباشد به اطلاق و عموم می‌شود ردع کرد، این یک حرفی بود که قبلاً داشتیم. اگر ما قائل باشیم به اینکه اطلاق و عموم را هیچ کدام را نپذیریم و بگوییم اطلاق و عموم مطلقاً به درد ردع می‌خورد. خب اگر این حرف را زدیم این مناقشه به درد جواب از این وجوه ثلاثه نمی‌خورد چون این وجوه ثلاثه بالاخره اطلاق که داشت، آیه شریفه «إِنَّ الظَّنَّ لَا يَغْنَىٰ مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا» یا «لا تقف ما لیس لك به علم» یا ادله‌ای که می‌گفت قول به غیر علم حرام است، یا این «إِنَّ الله سکت عن أشياء لم یسک عنها نسیاناً» خب بر این اطلاق و عموم‌ها سیره مستحدثه را می‌گیرد و اینها را هم می‌گیرد و بنابراین از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم و بگوییم این به اطلاق و به عموم می‌گوید پس فایده‌ای ندارد. از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم، اما اینکه از این راه نمی‌توانیم جواب بدهیم به‌ای ادله برای ما مصیبت زاست، چرا؟ خدا سایه آن وجوه به درد بخور را نگه دارد، ما به واسطه آنها می‌گوییم که این وجوه نمی‌تواند مانع و رادع از سیره‌ها بشود. وجوه دیگری هم داشتیم، اگر راه تنها اطلاق و عموم بود خب بله بنا بر اینکه کسی بگوید اطلاق و عموم می‌تواند رادع باشد مطلقاً یا لااقل در مواردی که آن سیره راسخه مرسوخه نباشد، آن وقت دست ما گرفته می‌شد و ناچار بودیم در مقابل این ادله زانو بزنیم، اما چون این ادله جواب‌های دیگری هم غیر این داشت، بنابراین اگر کسی این مبنا را هم قائل بشود اینطور نیست که کسی در مقابل این ادله باید زانو بزند و می‌تواند

سیره را حجت بداند و جواب این ادله را هم با وجوه آخر بدهد.

می فرماید «نعم، بناءً» بر کفای عموم و اطلاق در ردع از سیره مستحدثه، حال مطلقاً، چه راسخه مرسوخه باشد و خلافش مستبعد باشد چه نه، «أو» در خصوص آن جایی که راسخه نباشد به گونه‌ای که خلافش مستبعد باشد عند العرف، بگویم آنجاها بله به اطلاق عموم می‌شود، بنا بر این مسلک «لا ترد المناقشه على الوجوه المذكور» از این ناحیه مطلقاً اگر قول اوّل را انتخاب کنیم، یا «على التفصيل المذكور» بگویم آن جاهایی که راسخه مرسوخه است نه، اما آن جاهایی که راسخه مرسوخه نیست بله اینها می‌توانند رادع باشند. بله روی این مینا درست است چون این نعم در حقیقت استدراک از این است که گفتیم «أن مناقشاتنا ترد عليها بالنسبة إلى السير المتسحّث» این نعم دارد از آن استدراک می‌کند. بله اگر این حرف را زدیم این وجه برای جواب دیگر نمی‌آید، این وجه جواب دیگر نمی‌آید اما این وجه جواب نیامدن کار را برای ما مشکل نمی‌کند، چرا؟ «الا أن فی غیر (این کفایت عموم و اطلاق از مناقشات دیگر یا بعض مناقشات دیگر، در غیرش کلاً یا بعض آنها) کفای» کفایت است برای اینکه ما مشکلی از ناحیه این ادله پیدا نکنیم و بگویم که سیره‌ها حجت هستند.

خب «حصیل» البحث فی الفصل الخامس: إنّ الخدش فی حجّی السیرل من ناحیة ثبوت ردع عامّ عنها من الشارع غیر تام»

حاصل بحث این شد؛ مطلب اوّل: آیا ما یک دلیلی داریم که به طور کلی بگوید هیچ سیره‌ای برای هر حوزه‌ای بخواهد باشد، چه معاصر چه غیر معاصر چه مستحدث حجت نیست؟ چنین دلیل عامی وجود دارد؟ نتیجه اباحت قبل این شد که چنین دلیلی وجود ندارد.

«إنّ الخدش فی حجّی السیر» از ناحیه ثبوت یک ردع عام گسترده از سیره از ناحیه شارع این «غیر تام»

«و ما ذکر من الوجوه لإثبات ذلك مخدوش» کلاً بما مرّ من المناقشات أو بعضها على الأقلّ» و وجهی که ذکر شد برای اثبات این ردع کلی همه آنها مخدوش است، حالا مخدوش است به تمام مناقشاتی که قبلاً گفتیم یا لا اقل به بعض مناقشاتی که گفتیم؟ «مخدوش» کلاً بما مرّ من المناقشات» به مناقشاتی که گذشت، یعنی به تمام مناقشاتی که گذشت، یا بعض آن مناقشات على الأقلّ؟ و در این مسأله فرقی بین سیره معاصره مستحدثه هم نیست که ما یک دلیل عامی که اینها را به طور کلی ردع نکند نداریم.

بله یک جا را قبول کرده است: «نعم ینمّ ذلك فی کلّ سیر» استقرّت على العمل بغير العلم و لم یستمرّ المتشرّع على العمل بها كخبر الثقی؛ ففی مثلها لا تكون السیر حجّ اذا كانت معاصر بشرط أن لا تكون شدید الرسوخ فی أذهان القلائ و بشرط أن لا یکون خلافها مستنکراً عند العرف - و لو كانت شدید ارسوخ - إذا كانت مستحدث»

بله، می‌فرمایند که اگر یک سیره‌ای استقرار داشت ولی متشرّعه بر طبق ... حالا یک حرفی را قبلاً داشتیم این را دقت بفرمایید:

یک حرفی را قبلاً داشتیم و آن این است که اگر یک سیره‌ای هست، شارع مقدّس هم آمده است از آنها ردع کرده است، اما علیرغم اینکه شارع ردع کرده است، (این ردع کرده یعنی اینکه ادله‌ای داریم که ظاهرش ردع است) اما علیرغم اینکه شارع ردع کرده

است به حسب این ادله می‌بینیم که متشرّعه لا یزال عمل می‌کنند. مثال زدیم به چه؟ به خبر ثقه. گفتیم سیره عقلاء بر عمل به خبر ثقه است، این از یک طرف، از آن طرف هم شارع گفته است به غیر علم عمل نکنید که ظاهرش این است که باید دست از عمل به خبر ثقه برداشت دیگر، اما علیرغم این می‌بینیم که نه، متشرّعه به خبر ثقه عمل می‌کنند، اینجا گفتیم معلوم می‌شود که چه؟ اینجا گفتیم معلوم می‌شود که یک جوابی وجود دارد و این چیزی که ما الان خیال می‌کنیم در ظاهرش دارد ردع می‌کند، این در واقع یک مقیدی دارد، یک جوابی دارد که متشرّعه دست بر نداشتند. متشرّعه دارد می‌بیند قرآن گفته است «لا تقف ما لیس لک به علم» قرآن فرموده است «إِنَّ الطَّنَّ لَا یَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شِئْنًا» قرآن فرموده است «إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلَّا الطَّنَّ» با عین اینکه اینها را دارند می‌گویند و هر روز دارند می‌خوانند و می‌شنوند اما باز به خبر ثقه عمل می‌کنند، این معلوم می‌شود که می‌فهمیم که این یک جواب دارد.

س: ???

ج: حالا ما فعلاً به عبارت کار نداریم، داریم یک مطلب کلی را می‌گوییم که قبلاً این حرف را زدیم. قبلاً این مطلب را گفتیم.

خب در اینجا این حرف حسابی هم هست که در این مواردی که اینچینی باشد می‌گوییم آنچه که در ظاهرش ردع است، اگر دیدیم علیرغم وجود چیزی که ظاهرش ردع است مردم به آن سیره دارند عمل می‌کنند، متشرّعه بماهم متشرّعه به آن سیره دارد عمل می‌کند، سیره عقلائیه خودش دارد عمل می‌کند، می‌فهمیم اینها رادعیت ندارد. این یک مسأله که قبلاً داشتید.

آیا این عبارتی که اینجا است همین مطلب را می‌خواهد بگوید؟ اگر این مطلب را بخواهد بگوید شاید یک کلمه‌ای کم داشته باشد. فرموده است «نعم یتَمَّ ذلک» یعنی وجود ردع عام «فی کلِّ سیرٍ استقرّت علی العمل بغیر العلم» یعنی استقرّت عند العقلاء و العمل بغیر العلم «و لم یستمر المتشرّعه علی العمل بها» متشرّعه هم بر عمل به آن سیره استقرار پیدا نکرده است. یعنی ...

س: ???

ج: نه، مثال دارد می‌زند، این مثال اینطور است که فرض کنید حالا در موضوعات شما بیابید بگویید، خبر ثقه در موضوعات؛ بناء عقلاء بر این است که در موضوعات به خبر ثقه عمل می‌کنند، شارع هم یک جا آمده است چه فرموده؟ مردم به خبر ثقه در موضوعات عمل می‌کنند. از آن طرف هم شارع آمده است گفته است «إِنَّ الطَّنَّ لَا یَغْنَى مِنَ الْحَقِّ شِئْنًا» «لا تقف ما لیس لک به علم» در عین حال می‌بینیم که عقلاء چه کردند؟ متشرّعه می‌بینیم به این خبر ثقه عمل نمی‌کنند، متشرّعه به این خبر ثقه یعنی به این خبر ثقه عمل نمی‌کنند، در موضوعات می‌بینیم عمل نمی‌کنند، می‌گویند باید بیّنه باشد، یا علم پیدا کنیم یا بیّنه! اینجا می‌فهمیم که چیست؟ اینجا می‌فهمیم که آن مناقشاتی که ما داشتیم می‌کردیم و می‌گفتیم که اینها در مقابل سیره نمی‌تواند کاری انجام بدهد نه، برعکس آن حرف، معلوم می‌شود که در اینجا اینها این رادع‌ها را واقعاً رادع در این مورد می‌دیدند. پس گاهی ممکن است رادع نبینند و گاهی سیره متشرّعه بر این است ... که این حرف جدیدی می‌شود آن وقت، غیر از آن حرفی می‌شود که قبلاً گفته شد.

«نعم یتّم» ...

س: ???

ج: خب چون واقعیّت ندارد. حالا این را اینطور معنا کنیم ببینیم چه می‌شود.

«نعم یتّم ذلك في كلّ السّير» استقرّت علی العمل بغير العلم (ولی) لم یستمر المتشرّعه علی العمل (به آن سیره) کخبر الثّقه» که عقلاء عالم به خبر ثقه در موضوعات عمل می‌کنند ولی لم یستقرّ سیره متشرّعه بر اینکه در موضوعات به خبر ثقه عمل کنند، آنها می‌گویند باید بیّنه باشد. «ففي مثلها لا تكون السّيره حجّة» در اینجا آن سیره، سیره عقلائی حجّت نیست «إذا كانت معاصراً» البتّه این به شرطی است که «أن لا تكون (آن سیره) شدید» الرّسوخ فی أذهان العقلاء و بشرط أن لا یكون خلافها مستنکراً عند العرف» به شرط اینکه آن سیره شدید الرّسوخ نباشد و خلافش هم مستنکر نباشد ما می‌گوییم آن سیره حجّت نیست مثل اینکه اینجا اینطور است عقلاء می‌گویند بله ما در کارهای خودمان به خبر ثقه عمل می‌کنیم - نه اطمینان داریم- عمل می‌کنیم برای اینکه حالا شاید شارع صلاح ندانسته، مستنکر نمی‌دانند، می‌گویند بله، حالا شارع می‌گوید «الأشياء كلّها علی ذلك حتّى تستبين أو تقوم به البیّنه» اشکالی ندارد. بله به شرط «أن لا یكون خلافها مستنکراً عند العرف و لو كانت شدید» الرّسوخ إذا كانت متسحدّث» البتّه در صورتی که این سیره، سیره مستحدّثه باشد و الاّ سیره معاصره آنجا گفتیم که وقتی که شارع می‌فرماید شارع خب در آن صورت دست بر می‌دارند از سیره.

این بخش پایانی این عبارت ممکن است همین مطلب را بخواهد بگوید، یک مقداری اجمال دارد اینجا که حالا همین که گفتیم مقصودشان است یا چیز دیگری مقصودشان است.

بحث دیگری که شروع می‌شود و آن هم بحث مهمّی است و حالا این را می‌گذاریم برای فردا، این است که با یک سیره اگر قائل شدیم به اینکه سیره حجّت است، مقدار ما یتّبت بالسّیره چه چیزهایی است؟ مقدار ما یتّبت بالسّیر» چه چیزهایی است؟ جواز است؟ وجوب است؟ مثلاً اگر دیدیم سیره بر انجام یک کاری است، آیا وجوب آن کار اثبات می‌شود یا اصل جوازش اثبات می‌شود؟ یا اگر دیدیم بر انجام ندادن یک کاری است، آیا حرمتش اثبات می‌شود یا مجرّد رجحان ترکش اثبات می‌شود؟ این و امثال این امور که ان شاء الله برای جلسه بعد.

و صلی الله علی سیدنا محمّد و آله الطاهرين.